

خانه‌ای که در آن مرده بودم

کیگو هیگاشینو

مترجم

خندان حسینی‌نیا

افق‌های دیگر

مجموعه‌ای که با نام «ادبیات پلیسی امروز جهان» عرضه می‌شود به مثابه‌ی تلاشی است برای آشنا کردن علاقه‌مندان جدی این ژانر با چشم‌انداز گسترده و متنوع آن در آغاز سده‌ی بیست و یکم و معرفی گونه‌های فرعی متعدد و متفاوتش که هر کدام جنبه‌ای از این ژانر پرمخاطب را آشکار می‌سازند. مجموعه‌ی «ادبیات پلیسی امروز جهان» شامل چند زیرمجموعه است. «افق‌های دیگر» یکی از این زیرمجموعه‌هاست که می‌کوشد دریچه‌ای بگشاید بر قلمروهای جغرافیایی تازه، عرصه‌های اجتماعی نوین و بسترهای فرهنگی جدیدی که به ادبیات پلیسی امروز جهان راه یافته‌اند. آثاری که برای تحقق این مهم برگزیده شده‌اند در سه گروه می‌گنجند:

الف) نخست، رمان‌های پدید آمده در کشورهایی که سنت دیرین در ادبیات جنایی / معمایی را فاقدند، یا آن‌که در این زمینه نسبتاً یا کاملاً نوپا هستند. بی‌تردید، در حال حاضر، پویاترین کانون نوآوری در ادبیات پلیسی کشورهای اسکانديناوی هستند که در دهه‌های اخیر موفق شده‌اند آثاری در این ژانر پدید بیاورند که از هویتی مستقل برخوردارند و از تنوع و جذابیت نیز به قدر کافی بهره برده‌اند. در میان این کشورها، جایگاه نخست مسلماً از آن سوئد است که هم پیشینه‌اش طولانی‌تر و پربارتر است و هم تولیداتش از نظر کیفی و

کمی بر دیگر کشورهای اسکاندیناوی برتری دارد. البته نورژ، دانمارک، فنلاند و ایسلند نیز در این عرصه حرف‌های زیادی برای گفتن دارند و همگی خاستگاه پلیسی‌نویسان برجسته‌ای بوده‌اند که آثارشان به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند. ایتالیا، اسپانیا و آلمان نیز از جمله کشورهایی به شمار می‌آیند که در آن‌ها سنت ادبیات پلیسی از سابقه‌ای مقبول برخوردار است و به نمونه‌های پراکنده محدود نمی‌شود، بلکه شکلی جریان‌وار دارد (از فرانسه نام نبردیم چرا که در کنار انگلستان و ایالات متحده، از طلایه‌داران ادبیات پلیسی قلمداد می‌شود که در پدیداری و تکوین این ژانر نقش تعیین‌کننده داشته‌اند). در دیگر کشورهای اروپایی نظیر یونان، پرتغال، هلند، روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی، گرچه با جریان‌های پلیسی‌نویسی روبه‌رو نیستیم، اما به نویسندگان و آثاری قابل توجه و گاه فوق‌العاده جالب برمی‌خوریم که ارزش دارد معرفی شوند. در آمریکای لاتین نیز ادبیات پلیسی نسبتاً نوپاست و هنوز بدنه‌ای استوار نیافته است، ولی چندین پلیسی‌نویس توانمند از کوبا و آرژانتین و مکزیک و... توانسته‌اند با تک‌رمان یا مجموعه‌رمان‌هایی ارزشمند مطرح شوند و به عرصه‌ی جهانی ادبیات جنایی / معمایی راه بیابند. در آسیا، جز ژاپن، هیچ کشوری از سنت ادبیات پلیسی و جریان استوار این ژانر برخوردار نیست، اما نویسندگانی درخور توجه از چین، ترکیه، کشورهای خاورمیانه و... سربرآورده‌اند که بعضاً آثارشان به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند و به نوبت، به معرفی رمان‌های‌شان می‌پردازیم. شایان ذکر است که نباید از پلیسی‌نویسان استرالیا و آفریقای جنوبی هم غافل ماند، چرا که صداهایی مستقل و منحصرند.

ب) رمان‌هایی که گرچه نویسندگان‌شان آنگلوساکسون یا فرانسوی‌اند، ولی ماجرای‌شان در کشورهای می‌گذرد که سنت پلیسی‌نویسی در آن‌ها کم‌رنگ یا ناموجود است و کاوشگرشان نیز از همان کشور است. مشخصاً به این دلیل، با رمان‌هایی که در آن‌ها کارآگاهی غربی گذرش به سرزمینی دور می‌افتد و عمدتاً جنبه‌های شگفت‌انگیز و نامتعارف مکان وقوع داستان

به شکلی سطحی و باسمه‌ای برجسته می‌شوند، متفاوت‌اند. در بهترین نمونه‌های این دست رمان‌ها، نویسنده، خواه به دلیل اقامت درازمدت یا پژوهش‌های ژرف از جامعه، فرهنگ، آداب و رسوم و شرایط سیاسی کشور مورد نظر شناختی عمیق و دقیق و واقع‌گرایانه دارد و به ورطه‌ی ساده‌اندیشی و ابتذال نمی‌افتد. جوامع و چشم‌اندازهای جغرافیایی بسیار متنوعی دست‌مایه‌ی این‌گونه رمان‌ها شده‌اند که هند، ترکیه، مغولستان، تبت، نوار غزه، لائوس، لپلند (یا لیپونی) و زیستگاه قبایل زولو از آن جمله‌اند.

ج) جریان‌هایی ادبی با محوریت ملتی واقع در چارچوب سیاسی / جغرافیایی کشوری دیگر، به همت گروهی پلیسی‌نویس متعلق به همان ملت یا وابسته به آن یا عمیقاً آشنا با آن شکل گرفته‌اند. شاخص‌ترین نمونه‌اش جنبشی در ادبیات جنایی / معمایی است که Tartan Noir («نوار اسکاتلندی») نام گرفته است و پدیدآورندگان‌ش گروهی پلیسی‌نویس اسکاتلندی هستند که آثار کارآگاهی‌شان را با الهام از سنت‌های ادبی این کشور و مشخصاً نوشته‌های رابرت لویی استیونسن و جیمز هاگ آفریده‌اند. «نوار اسکاتلندی» که محل وقوع ماجراهایش عمدتاً ادینبورگ است، هویت و ماهیتی کاملاً متمایز و مجزا از ادبیات پلیسی بریتانیا دارد. دیگر نمونه‌ی شایان توجه، مجموعه رمان‌هایی را شامل می‌شود که ماجرای‌شان در زیستگاه‌های سرخ‌پوستان آمریکای شمالی می‌گذرد. نویسندگان آمریکایی یا کانادایی این آثار با خود سرخ‌پوست تبارند یا، نظیر تونی هیلرمن، سال‌های دراز از عمرشان را در این زیستگاه‌ها سپری کرده‌اند. شخص‌آخر پیوندش با سرخ‌پوستان چنان دیرپا و استوار بود که او را به برادری پذیرفتند. بعضی از این رمان‌ها، جدا از جذابیت روایی، در حد تک‌نگاری‌های قوم‌شناسی معتبر و سودمندند.

درباره نویسنده

کیگو هیگاشینو (متولد ۱۹۵۸) نویسنده‌ای ژاپنی است که به اعتبار رمان‌های جنایی / معمایی‌اش به آوازه‌ی بین‌المللی دست یافته و از برجسته‌ترین پلیسی‌نویسان معاصر ژاپن به شمار می‌آید.

او که فعالیتش را در مقام مهندس آغاز کرده بود، با کسب جایزه‌ی ادبی ادگاوا رامپو برای رمان بعد از مدرسه در ۱۹۸۵، به نویسندگی حرفه‌ای روی آورد و به صورت تمام‌وقت به این هنر پرداخت.

آثار هیگاشینو در دو گروه می‌گنجند:

الف) ماجراهای فیزیکدان یوگاوا شامل:

سرسپردگی مظنون مجهول (۲۰۰۵) که در ۲۰۰۶ برنده‌ی جایزه‌ی نانوکی شد.

قهوه‌ی خانگی (۲۰۰۹)

معادله‌ی چله‌ی تابستان (۲۰۱۱)

ب) رمان‌های مستقل شامل:

خانه‌ای که در آن مرده بودم (۱۹۹۴). ترجمه‌ی فرانسه‌ی این رمان در ۲۰۱۰ منتشر شد و جایزه‌ی رمان پلیسی PRIX POLAR را در آن سال

نصیب خود کرد.

پیشگویی زنیورعسل (۱۹۹۵)

روشنایی شب یا در روشنایی شب (۱۹۹۹)

انگشتان قرمز (۲۰۱۱)

گل توهم (۲۰۱۳)

کیگو هیگاشینو سناریوی سریال مصور «هدز» را هم نگاشته که مخاطبان اصلی اش نوجوانان اند.
رمان‌های او به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند، از جمله انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی... متن حاضر از فرانسه به فارسی برگردانده شده است.

پیش‌گفتار

شخصی که زمانی پدرم بود حدود یک ماه پیش به من اطلاع داد قرار است خانه‌ای که در آن کودکی ام را سپری کرده بودم خراب کنند. بی‌شک این تصمیم با همفکری خانمی که زمانی مادرم بود گرفته شده بود. چند سالی است خانه‌ی قدیمی را ترک کرده‌اند و به آپارتمانی کنار دریا رفته‌اند تا از زندگی لذت ببرند. می‌توان گفت دوران پیری را سپری می‌کنند.
در نامه‌اش زمان تخریب ساختمان و هم‌چنین ساعت تقریبی شروع کار را قید کرده بود. بی‌شک تصور می‌کرد من سرساعت به خانه‌ی قدیمی مان برمی‌گردم.
ولی تصمیم گرفتم به خواسته‌شان «نه» بگویم. نه این‌که نمی‌خواهم بینم‌شان، به‌رحال پدر و مادرم‌اند و حرف‌های زیادی داریم با هم بزنیم. اگر بخواهم دست رد به سینه‌شان بزنم، گناهی نابخشودنی است. فقط ترسم از چیزهایی بود که قرار بود از این خانه‌ی قدیمی بیرون بیایند.
روز تخریب ساختمان وقتم را با مطالعه و گوش دادن به موسیقی در آپارتمانم سپری کردم. دلیل خارج نشدنم از خانه این بود که نمی‌خواستم نگاهم با هیچ‌نگاهی تلاقی کند.
وانمود می‌کردم مطالعه می‌کنم و موسیقی گوش می‌دهم اما لحظه‌ای از فکر کردن به آن خانه‌ی قدیمی غافل نبودم. به اتفاقی که زمانی آن‌جا تکالیف